

روش‌شناسی رونالد کوز در اصلاح نظریه اقتصادی با تأکید بر «ماهیت بنگاه» و «مسئله هزینه اجتماعی»

علی نصیری اقدم*

چکیده

اهمیت کار کوز در معرفی هزینه‌های مبادله به ادبیات اقتصادی به حدی است که برخی آن را انقلابی، در حد انقلاب نهایی‌گرایی و جانشینی تلقی کرده‌اند. سؤال مهمی که می‌تواند برای تحقیقات اقتصادی اهمیت داشته باشد، این است که کوز چگونه توانست با اصلاح نظریه اقتصادی، به چنین موفقیت بزرگی نایل آید؟ طبق این مطالعه، روش کار کوز را می‌توان در چند بند خلاصه کرد: ۱. اقتصاددانان باید از ابزارهایشان برای مطالعه سیستم‌های واقعی اقتصادی استفاده کنند و بتوانند آنچه را در واقعیت رخ می‌دهد، توضیح دهند. ۲. به جای توسل به مدل‌های کاملاً انتزاعی که هیچ‌ما به ازایی، در دنیای واقع ندارد، باید بینیم کارگزاران عقلایی واقعاً چگونه منابع‌شان را تخصیص می‌دهند. ۳. بنابراین بهترین روش مطالعات تجربی، جمع‌آوری اسناد و شواهدی است که نشان می‌دهد کارگزاران برای حل مسئله کمیابی چه راه‌های خصوصی‌ای ابداع کرده‌اند. ۴. جمع‌آوری اسناد و شواهد، با محور قرار دادن سؤال تحقیق انجام می‌شود. ۵. سؤال تحقیق را نیز می‌توان با توجه به ناسازگاری‌های موجود میان نظریه و واقعیت طراحی کرد. ۶. در این چارچوب، نظریه موجود می‌تواند سنگ محکی برای تحلیل وضعیت‌های جدید تلقی شود. ۷. گام آخر استفاده از یافته‌های تجربی برای تعمیم نظریه است؛ نظریه‌ای که با واقعیت سازگارتر شده است.

واژه‌های کلیدی: روش‌شناسی، واقع‌گرایی، رونالد کوز، ماهیت بنگاه، مسئله هزینه اجتماعی، هزینه‌های مبادله

مقدمه

رونالد کوز^۱ به دلیل کشف و تصریح معناداری هزینه‌های مبادله و حقوق مالکیت در ساختار نهادی اقتصاد و عملکرد آن موفق شد جایزه نوبل اقتصاد را در سال ۱۹۹۱ دریافت کند (کمیتة اهدای جایزه نوبل، ۱۹۹۱). اهمیت کار کوز در معرفی هزینه‌های مبادله به ادبیات اقتصادی به حدی است که برخی آن را انقلابی، در حد انقلاب نهایی‌گری و جانشینی تلقی کرده‌اند (چونگ، ۱۹۸۳، ص ۲۱). سؤال مهمی که می‌تواند برای تحقیقات اقتصادی مهم باشد، این است که کوز چگونه توانست به چنین موفقیت بزرگی نایل آید؟ این مطالعه با بررسی دو اثر بزرگ کوز، «ماهیت بنگاه» و «مسئله هزینه اجتماعی» تلاش می‌کند روش کار او را در اصلاح نظریه اقتصادی شناسایی و تبیین کند.

در واقع، مطالعات کوز به دامنه وسیعی از تحقیقات دامن زده است؛ برای مثال یکی از مسائل مهم مدیران اقتصادی این است که کدام یک از فعالیت‌های خود را برون‌سپاری، و کدام یک را درون بنگاه خود سازماندهی کنند و به بیان دیگر آنها می‌خواهند بدانند حد بهینه توسعه مرزهای عمودی بنگاهشان چقدر است. مطالعات کوز در خصوص ماهیت بنگاه، به روابط درونی بنگاه و چگونگی تصمیم‌گیری مدیران در درون بنگاه وضوح بیشتری بخشید. این شاخه از مطالعات منجر شد دو رشته اقتصاد و مدیریت به هم نزدیک شوند و نگاه‌های اقتصادی به بنگاه رشد یابند.

در عرصه دیگر، مطالعات کوز باعث شده است مباحث مهمی چون آثار خارجی و کالای عمومی به مرحله تحلیلی جدیدی وارد شود. در چارچوب جدید، وجود آثار خارجی و کالای عمومی، لزوماً به معنای شکست بازار و مجوزی برای مداخله دولت نیست. در واقع، کوز در کنار کاستی‌های بازار، به هزینه‌های عمل دولت نیز توجه داشت. تحلیل‌های کوز همان طور که پایانی است بر توصیه‌های مداخله‌گرایانه در موارد شکست بازار، خاتمه‌ای است بر تفکری که از آغاز و به صورت پیشینی، هر گونه مداخله دولت را مضر می‌داند. به طور خلاصه، ورود او به بحث آثار خارجی، در طراحی و کاربرد سیاست اقتصادی زمینه جدیدی به وجود آورده است.

تحلیل‌های کوز محرک شاخه دیگری از تحلیل‌های اقتصادی به نام «طراحی

1. Ronald H. Coase

سازوکار»^۱ شد که کمیته نوبل به پیشگامان این شاخه، در سال ۲۰۰۷ جایزه اعطا کرد. در قسمت چهارم مقاله تشریح خواهد شد که چگونه کوز میان ساختار قانونی و عمل کنش‌گران تمایز قائل می‌شود و توضیح می‌دهد که چگونه ساختارهای قانونی مختلف (در صورت مثبت بودن هزینه‌های مبادله) عملکردهای اقتصادی متفاوتی به ارمغان می‌آورد. در واقع، او توضیح می‌دهد که عوامل اقتصادی، در چارچوب ساختارهای موجود بازی می‌کنند و با تغییر ساختارهای حاکم بر بازی می‌توان نتیجه بازی را تغییر داد. این ایده یکی از محرک‌های اساسی مبحث «طراحی سازوکار» است.

افزون بر حوزه‌های یادشده، مطالعات کوز بر شاخه حقوق و اقتصاد، به طور عام و بر مبحث تنظیم مقررات، به طور خاص تأثیر گذاشته است. چنان که شوآب^۲ (۱۹۹۳) بیان می‌کند، «برج‌های دوقلوی کوز» بر کل گرایش اقتصاد و حقوق تأثیر گذاشته است و پرداختن هم‌زمان به آنها بسیار مهم است؛ از این روست که مقاله «ماهیت بنگاه» کوز، از نظر میزان ارجاعات در گرایش اقتصاد و حقوق، در کل مقاله‌هایی که تا کنون نگاشته شده، رتبه دوم را دارد و جالب‌تر اینکه رتبه اول به مقاله دوم کوز یعنی «مسئله هزینه اجتماعی» تعلق دارد.

چنین دستاوردهای بزرگی، اهمیت مطالعه آثار کوز و تحلیل ابعاد مختلف آن را نشان می‌دهد. این مقاله با تمرکز بر دو مقاله «ماهیت بنگاه» و «مسئله هزینه اجتماعی» بنا دارد روش‌شناسی کوز را در اصلاح نظریه اقتصادی و افزایش انعطاف‌پذیری آن مطالعه کند. برای این منظور، پس از مقدمه تلاش می‌شود تلقی کوز از نظریه رایج اقتصادی و کاستی‌های آن تشریح و این نکته روشن شود که از نظر کوز، چه چیزی به اصلاح نیاز دارد. در قسمت‌های سوم و چهارم، به ترتیب، به مقاله‌های «ماهیت بنگاه» و «مسئله هزینه اجتماعی» توجه و تبیین می‌شود که کوز با چه منطقی، نظریه‌های بنگاه و شکست بازار را به چالش می‌کشد و اصلاح می‌کند. در قسمت پنجم، راجع به روش-شناسی رونالد کوز در اصلاح نظریه اقتصادی بحث می‌شود و در نهایت مطالب جمع‌بندی می‌شود.

1. mechanism design

2. Schwab

نظریه اقتصادی در نظر کوز و کاستی‌های آن

اقتصاد نئوکلاسیک بر مبنای مجموعه‌ای از فرض‌های اساسی که هسته اصلی آن را شکل می‌دهد، به تبیین مدل‌ها و قواعدی جهان‌شمول می‌پردازد و از این قواعد برای مطالعه موارد خاص و قضاوت در مورد آنها بهره می‌برد. به این ترتیب، این جریان درگیر بده‌بستانی میان سازگاری درونی و سازگاری خارجی است؛ یعنی با اینکه توانسته است نظریه‌های خود را به شکلی سازگار و بدون تناقض درونی طراحی کند، از توضیح بسیاری از پدیده‌های جهان واقع ناتوان مانده است. کوز (۱۹۹۸، ص ۷۲) در این باره چنین می‌گوید: «جریان اصلی علم اقتصاد... در طول زمان، هرچه بیشتر انتزاعی شده و... در واقع، توجه کمی به آنچه در جهان اتفاق می‌افتد، مبذول داشته است».

کوز ضمن تأکید بر اینکه علم اقتصاد معاصر، بیش از پیش انتزاعی شده، این پرسش را مطرح می‌کند که چرا چنین اتفاقی رخ داده و چرا اقتصاد به این سمت حرکت کرده است؟ او با اشاره به نقل قولی از هرولد دمستز^۱، این پدیده را این‌گونه توضیح می‌دهد: «اقتصاددانان از زمان آدام اسمیت [وقت] خود را صرف صورت‌بندی دکترین دست‌نمائی نموده‌اند، مبنی بر اینکه سیستم قیمت‌ها در سیستم اقتصادی هماهنگی لازم را ایجاد می‌کند» (همان جا). کوز تلاش برای صورت‌بندی و فرموله کردن دست‌نمائی را موفقیتی بزرگ می‌داند؛ اما معتقد است این شاکله تحلیلی برای توضیح پدیده‌های روزمره بسیار ضعیف، تک‌بعدی و انتزاعی است. برای مثال او انتقاد می‌کند که «اقتصاددانان چگونگی تعیین قیمت توسط عرضه و تقاضا را مطالعه می‌کنند؛ ولی به این نکته توجه نمی‌نمایند که چه عواملی تعیین می‌کند که کدام کالا و خدمت در بازار مبادله و در نتیجه قیمت‌گذاری شود» (همان جا).

کوز معتقد است «این عدم توجه به آنچه در جهان واقع رخ می‌دهد، به واسطه شیوه‌ای که اقتصاددانان به موضوعات [مورد مطالعه‌شان] فکر می‌کنند، تقویت می‌شود... آن‌طور که کینز می‌گوید: نظریه اقتصاد یک روش است؛ نه یک دکترین؛ یک دستگاه ذهنی و فن فکر کردن است که به ما کمک می‌کند نتایج درستی بگیریم... چون رابینسن نیز می‌گوید... اقتصاد به عنوان یک جعبه ابزار به اقتصاددانان معرفی شده است».

1. Demsetz

این باعث شده است که اقتصاددانان فکر کنند جعبه‌ای از ابزار دارند؛ ولی موضوع هدفی [که آن ابزار را برای مطالعه آن به کار گیرند] ندارند... ما جریان گردش خون را بدون بدنی [که خون در آن جریان دارد] مطالعه می‌کنیم... اما من فکر می‌کنم که ما باید از آن ابزارهای تحلیلی برای مطالعه سیستم اقتصادی استفاده کنیم. از نظر من، موضوع هدف اقتصاددانان مطالعه چگونگی کارکرد سیستم اقتصادی است» (همان جا).

نکته مهم این است که کوز اقتصاد را بر حسب موضوع مورد مطالعه آن^۱ تعریف می‌کند و معتقد است ما باید تلاش کنیم درک درستی از کارکرد این سیستم اقتصادی و نهادهای پشتیبان آن به دست آوریم. علم اقتصاد نیز، باید بر حسب همین «موضوع مشترک» تعریف شود. از نظر او، مسئله کلیدی و «فوق‌العاده مشکل» (کوز، ۱۹۷۷، ص ۳۱۳) اقتصاد همان مسئله‌ای است که آدام اسمیت، بیش از دویست سال پیش مطرح کرد و از چگونگی هماهنگ شدن فعالیت‌ها و منافع افراد مختلف، در یک سیستم پرسید (همان)؛ یعنی کوز مسئله کلیدی را چگونگی هماهنگی در تخصیص منابع می‌داند و درصدد است زیر و بم این مسئله را کشف کند. از این روست که کوز، در مقاله‌ای که در دویست سالگی «ثروت ملل» نوشته، معتقد است پس از آدام اسمیت، کار درخوری نکرده‌ایم (۱۹۷۷، ص ۳۲۵).

کوز (۱۹۷۸، ص ۲۰۳) بر خلاف بسیاری از اقتصاددانان دیگر، به دنبال به کارگیری ابزار اقتصادی برای مطالعه موضوعات دیگر رشته‌های علمی نیست و این کار را نوعی انحراف می‌داند: «دلیل این حرکت اقتصاد به سمت حوزه‌های [مطالعاتی] همسایه مطمئناً این نیست که ما مسائل سیستم اقتصادی را حل کرده‌ایم. شاید این استدلال بیشتر قابل قبول باشد که علم اقتصاد به دنبال حوزه‌هایی می‌گردد که در آنها کمی موفق باشد». «از نظر کوز، گسترش اقتصاد به شاخه‌های دیگر، به معنای رها کردن علم اقتصاد است. نظریه با قدرت، فرمال بودن و قابلیت تعمیمش اقتصاددانان را تحریک می‌کند که به دنبال قربانی‌های راحت‌الهضمی بگردند و این تهدیدی است در جهت فاسد شدن و از بین رفتن اقتصاد» (پوزنر، ۱۹۹۳ الف، ص ۲۰۸).

در این چارچوب است که او مطالعات میان‌رشته‌ای را از نوعی که گری بکر و

1. subject matter

استیگلر^۱ و بوکانن دنبال می‌کنند، برنمی‌تابد و این گونه مطالعات را سمی برای اقتصاد می‌داند. او می‌گوید ما هنوز مسائل اقتصادی خود را در معنای آدام اسمیتی آن حل نکرده‌ایم. اینکه وارد دیگر رشته‌ها می‌شویم، به معنای حل شدن مسائل ما نیست، بلکه به معنای ضعف ما در حل آن مسائل و فرار به سمت مسائل دیگر است.^۲

به طور خلاصه، از نظر کوز، اقتصاددانان باید به مطالعه سیستم اقتصادی بپردازند و از ابزارهای تحلیلی خود برای شناخت جزئیات آن استفاده کنند؛ اما هم اکنون «انتزاع بیش از حد مانع از آن شده است که ما بتوانیم دانشی دقیق از جزئیات سیستم‌های واقعی اقتصادی پیدا کنیم» (کوز، ۱۹۹۲، ص ۷۱۴).

مسئله این مقاله این است که کوز با چه روشی توانسته است خود را از این انتزاع بیش از حد رها کند و با ابزارهای اقتصادی، به بطن واقعیت‌ها نفوذ کند و آنها را توضیح دهد؟ در ادامه، این موضوع در دو مقاله اصلی رونالد کوز پیگیری خواهد شد.

ماهیت نگاه

رونالد کوز در مدرسه اقتصادی لندن، از درس اقتصاددانان بزرگی چون فریدریک هایک، هیکس و لیونل رابینز استفاده کرد؛ اما میل او به اقتصاد با حضور در کلاس‌های آرنولد پلانت تشدید شد. شاید از مهم‌ترین چیزهایی که کوز از پلانت آموخت، آراء آدام اسمیت در ثروت ملل بود؛ از جمله این نکته کلیدی که رقابت تولیدکنندگان با یکدیگر به نفع مصرف‌کنندگان است. به هر ترتیب، کوز دوره سه‌ساله کارشناسی را در دو سال مؤثر گذراند و با حمایت پلانت، در سال سوم، برای یک سفر مطالعاتی به ایالات متحده رفت (دمسترز، ۲۰۰۳، ص ۲۶۲).

نکته مهم این است که کوز، با ذهنی پرسش‌گر به این سفر گام نهاد. کوز از نظریه اقتصادی، به خوبی این نکته را دریافته بود که سازوکار قیمت همه هماهنگی‌های لازم

1. Stigler

۲. پوزنر (۱۹۹۳ الف، ص ۲۰۹) که به نوعی، از شاگردان مکتب کوزی حقوق و اقتصاد است، این تحلیل کوز را از اقتصاد نمی‌پذیرد و معتقد است با به کارگیری جعبه ابزار اقتصادی برای مطالعه رفتارهای نابازار، امروزه اقتصاددانان بسیاری از آنها را رفتارهای بازاری تلقی می‌کنند. او به طور کلی، تعریف اقتصاد بر حسب ابزارها و نظریه‌ها را به تعریف اقتصاد بر حسب موضوع مورد مطالعه ترجیح می‌دهد.

برای تخصیص منابع را انجام می‌دهد (کوز، ۱۳۷۶، ص ۳۵)؛ از سوی دیگر، او با مشاهده واقعیت‌های اقتصادی، به فراست دریافته بود که در عمل، عنصری به نام مدیر داریم که در چارچوب نهادی به نام بنگاه، همان وظیفه سازوکار قیمت‌ها را در نهاد بازار انجام می‌دهد. به این ترتیب، برای کوز تناقضی ایجاد شد که از یک سو در نظریه ریشه داشت و از دیگر سو در واقعیت: اگر ساز و کار بازار می‌تواند همه هماهنگی‌های لازم برای تخصیص منابع را انجام دهد، چرا عنصری به نام مدیر داریم که وظیفه‌اش انجام هماهنگی‌های لازم برای تخصیص منابع است؟^۱

کوز با اشاره به آراء پیشینیان نشان می‌دهد که اقتصاددانان از این واقعیت غفلت نکرده‌اند: «مارشال سازمان را چهارمین عامل تولید معرفی می‌کند. جی. کلارک کارکرد هماهنگی را به کارفرمایان اقتصادی نسبت می‌دهد. پروفیسور نایت از مدیرانی سخن می‌گوید که وظیفه هماهنگی را نیز انجام می‌دهند. همان‌طور که دی. اچ. رابرتسن اشاره می‌کند، ما در میان اقیانوسی از همکاری‌ها و پیوندهای آگاهانه، به جزایری از قدرت هوشمند برخورد می‌کنیم، همچنان که در سطحی از دوغ، تکه‌های کره دیده می‌شود. اما با در نظر گرفتن این واقعیت که معمولاً استدلال می‌شود هماهنگی از طریق مکانیسم قیمت انجام می‌شود، چرا این جزایر هوشمند وجود دارد؟» (همان جا). در واقع، این سؤال بر یک جعبه سیاه در نظریه اقتصادی ناظر بود؛ جعبه سیاهی به نام بنگاه که از روابط درونی آن اطلاعی در دست نبود.

کوز نسخه دیگری هم از این سؤال در ذهن داشت: اگر امکان تخصیص منابع در یک بنگاه وجود دارد و یک برنامه‌ریز مرکزی به نام مدیر می‌تواند هماهنگی‌های لازم برای تخصیص منابع را انجام دهد، چرا این امکان وجود ندارد که کل منابع اقتصاد را یک ابربنگاه به نام دولت تخصیص دهد؟ یا به بیان خود او، «در صورتی که بتوان با سازماندهی، هزینه‌های خاصی را حذف کرد و در واقع، هزینه تولید را کاهش داد، اساساً چرا مبادلات بازاری وجود دارد و چرا یک بنگاه بزرگ همه کار تولید را انجام نمی‌دهد؟» (همان، ص ۳۷).

۱. تحلیل‌گران اقتصادی این پرسش کوز را در امتداد پرسش کلی‌تر اسمیت ارزیابی می‌کنند که به چگونگی هماهنگی تخصیص منابع در عرصه‌ای وسیع توجه داشت (برای مثال ر.ک. پوزنر، ۱۹۹۳، ص ۲۰۲).

کوز با این پیش‌زمینه، به ایالات متحده رفت و عملکرد واقعی بنگاه‌ها و صنایع آن کشور را به ویژه در مورد ادغام‌ها مطالعه کرد. او پس از مطالعه‌ای عمیق، به انگلستان بازگشت و نتایج کارش را در سال ۱۹۳۲، در یک کارگاه علمی مطرح کرد. پاسخ کوز به هر دو سؤال از منطق یکسانی پیروی می‌کرد. کوز در پاسخ به این سؤال که چرا بنگاه شکل می‌گیرد، گفت استفاده از ساز و کار قیمت هزینه‌بر است. وی در سال ۱۹۳۷، این مقاله را در *اکنومیکا* منتشر کرد.

او می‌دانست که بر اساس نظریه اقتصادی، دادوستد در بازار هزینه‌ای ندارد (یا دست‌کم چنین فرض می‌شود). (دمستر، ۲۰۰۳، ص ۲۶۶)؛ ولی مشاهدات وی نشان داد این فرض با واقعیت مطابقت ندارد. در دنیای واقع که ما در آن مبادله می‌کنیم، برای کسب هر نفعی از مبادله باید متحمل هزینه‌هایی شد. از نظر کوز (۱۳۷۶، ص ۳۶)، این هزینه‌ها دلیل اصلی وجود بنگاه است: «به نظر می‌رسد که یک دلیل عمده برای سودبخش بودن تأسیس بنگاه این باشد که استفاده از سازوکار قیمت همراه با هزینه است. بدیهی‌ترین هزینه سازماندهی تولید به وسیله مکانیسم قیمت، کشف قیمت‌های درست و مناسب است. ... علاوه بر این، باید هزینه‌های مذاکره و انعقاد یک قرارداد جداگانه برای هر یک از مبادلات بازار را به حساب آورد. ... درست است که با وجود بنگاه قراردادها حذف نخواهد شد؛ اما تعداد آنها بسیار کاهش می‌یابد. یک عامل تولید یا مالک آن مجبور نیست با عوامل دیگری که در درون یک بنگاه با آنها همکاری می‌کند، قرارداد منعقد کند؛ در صورتی که اگر این همکاری مستقیماً، ناشی از عملکرد مکانیسم قیمت بود، وجود این قراردادها الزامی می‌شد. برای این مجموعه از قراردادها یک قرارداد جانشین وجود دارد. این قرارداد جانشین ابزاری است که در چارچوب آن، عامل تولید موافقت می‌کند در قبال مزد معین و در یک محدوده مشخص، از دستورات کارفرما تبعیت کند. روح و وظیفه اصلی قرارداد بازتعریف قدرت کارفرماست. در این محدوده است که او می‌تواند سایر عوامل تولید را اداره کند».

به این ترتیب، اولاً کوز این واقعیت را می‌پذیرد که «سازوکار قیمت» و «مدیریت» دو سازوکار جایگزین برای هماهنگی و تخصیص منابع است و ثانیاً، با توسل به چارچوب تحلیل مارشالی که بر دو مفهوم جانشینی و نهایی مبتنی است، «موازی‌ی را تشریح می‌کند که بر اساس آن، امکان تبیین چگونگی گزینش از میان این دو سازوکار جانشین در عمل وجود دارد» (همان).

سؤال محوری کوز این بود که «چرا در یک اقتصاد تخصصی مبادله‌ای، اساساً یک بنگاه اقتصادی ظهور می‌کند؟» (همان). وی برای رفع این ناسازگاری نظریه و واقعیت به مشاهده پرداخت و جنبه مهمی از واقعیت را شناسایی کرد که در نظریه لحاظ نمی‌شد. او با تشخیص این نکته که استفاده از ساز و کار بازار هزینه‌بر است و با پذیرش این فرض روش‌شناختی که «کارگزاران اقتصادی به صورت عقلایی عمل می‌کنند»، به این نتیجه رسید که دلیل شکل‌گیری بنگاه و تعهد برخی مبادلات از طریق آن، این است که کنش‌گران عاقل به خوبی تشخیص می‌دهند که در عمل، تخصیص برخی منابع، در بنگاه از تخصیص آنها از طریق بازار کم‌هزینه‌تر است. این بحث توجیه نظری ادغام عمودی و مبنای «تصمیم ساختن یا خریدن»^۱ است.

با این منطق چگونه می‌توان به قسمت دوم سؤال کوز پاسخ گفت؟ یعنی چگونه می‌توان با تکیه بر مفهوم هزینه‌های مبادله توضیح داد که چرا نمی‌توان تمام منابع را از طریق ابربنگاهی به نام دولت تخصیص داد؟ به بیان کوز، «با بزرگ‌تر شدن یک بنگاه ممکن است بازده عملکرد کارفرما کاهش یافته باشد و علت آن هم فزاینده بودن هزینه‌های سازماندهی مبادلات اضافی در داخل بنگاه است. طبیعتاً در فرایند گسترش سازماندهی مبادلات در درون بنگاه به نقطه‌ای می‌رسیم که در آنجا، هزینه‌های سازماندهی یک مبادله اضافی، در داخل بنگاه، برابر با هزینه‌های انجام دادن آن مبادله در بازار آزاد و یا برابر با هزینه‌های سازماندهی آن مبادله به وسیله یک کارفرمای دیگر است» (همان، ص ۳۷-۳۸). «یک بنگاه تا زمانی توسعه می‌یابد که هزینه‌های سازماندهی یک مبادله اضافی، در داخل آن، با هزینه‌های آن مبادله، در شرایط بازار آزاد یا با هزینه‌های سازماندهی آن مبادله، در داخل یک بنگاه دیگر برابر شود» (همان، ص ۳۸). این تحلیل‌ها به خوبی نشان می‌دهد که کوز، در چارچوب وسیع تحلیل‌های هزینه-فایده مارشالی کار می‌کند که بر مفاهیم نهایی و جانیشینی مبتنی است؛ بنابراین نمی‌توان همه مبادلات را به صورت متمرکز تخصیص داد و از منافع آن بهره‌مند شد. بازار، بنگاه و دولت ساختارهای سازماندهی جایگزینی هستند که با هر یک از آنها می‌توان منابع را تخصیص داد و مبادلات را سازماندهی کرد؛ ولی قابلیت‌ها و هزینه‌های آنها برای انجام مبادلات مختلف متفاوت است.

1. make or buy decision

در جمع‌بندی این قسمت می‌توان گفت: ۱. انسان عاقل است^۱ و از میان گزینه‌های مختلف بهترین آنها را انتخاب می‌کند. ۲. انسان برای کسب منفعت گریزی از مبادله ندارد؛ ولی کسب منافع مبادله بدون هزینه نیست. ۳. هزینه‌های مبادله جزء جدایی‌ناپذیر سیستم اقتصادی است و از طریق هر نهادی که بخواهیم مبادله را سازماندهی کنیم، باید متحمل هزینه‌هایی شویم. ۴. از میان ترتیبات جایگزین نهادی، به طور تطبیقی، نهادی را برای مبادله برمی‌گزینیم که با کمترین هزینه از عهده آن برآید. این نتایج محتوای شاخه اقتصاد هزینه مبادله، از اقتصاد نهادگرایی جدید را شکل می‌دهد.

کوز در سطرهای آغازین «ماهیت بنگاه»، از «ناتوانی اقتصاددانان در بیان صریح و روشن بدیهیات مورد قبول خود» (همان، ص ۳۴) صحبت می‌کند و با اشاره به نقل قولی از جون رابینسن می‌گوید: «دو پرسشی که باید در مورد مجموعه‌ای از فروض اقتصادی مطرح شود، این است که اولاً، آیا آنها در چارچوب یک نظریه روشن قابل کاربرد و عملیاتی شدن هستند و ثانیاً، آیا آنها با جهان واقعی مطابقت دارند؟» (همان). کوز پس از بیان این نقل قول اظهار امیدواری می‌کند که در مقاله خود بتواند تعریفی از بنگاه ارائه کند «که نه تنها از جهت تطبیق با واقعیت واقع‌گرایانه باشد، بلکه به وسیله دو ابزار (نهایی و جانشینی) که قدرتمندترین ابزارهای تحلیل اقتصادی است و توسط مارشال به وجود آمده، قابل کاربرد و عملیاتی باشد» (همان جا). کوز در صفحه آخر مقاله، باز به این بحث برمی‌گردد که آیا تعریف او از بنگاه واقع‌گرایانه و عملیاتی است یا نه. او نشان می‌دهد که تعریف او از بنگاه، مبنی بر «جایگزینی حکم مدیر به جای سازوکار قیمت»، از تعریف قدیم بنگاه واقع‌گرایانه‌تر است و افزون بر این، در چارچوب مارشالی قابل تحلیل است و می‌توان به طور عملیاتی تبیین کرد که مرزهای بنگاه چگونه گسترش می‌یابد و محدود می‌شود. این تأکیدها بر این نکته ناظر است که

۱. اینکه افراد به صورت عقلایی رفتار می‌کنند، از فرض عقلانیت ابزاری یا عقلانیت کامل بسیار تفاوت دارد که پذیرش آن مستلزم فروض گرفتن نهادها و منفعل تلقی کردن آنهاست. کوز (۱۹۸۴، ص ۱۲) توضیح می‌دهد که فرض اقتصادی استاندارد که نوع بشر را حد اکثرساز عاقل تلقی می‌کند، فرضی «غیر ضروری و گمراه‌کننده» (unnecessary and misleading) است، حتی زمانی که آن را برای تحلیل مبادلات بازاری به کار می‌بریم، چه رسد به حوزه‌های سیاسی و دیگر حوزه‌ها؛ برای مثال در مقاله‌ای که کوز (۱۹۸۲، ص ۲۴) به مناسبت نوبل استیگلر نوشته است، تردید خود را درباره اینکه بتوان رفتار سیاسی را «به بهترین شکلی، به عنوان رفتار عقلایی حد اکثرکننده مطلوبیت توصیف نمود» اعلام کرده است.

کوز به واقع‌گرایی نظریه دقت داشته، شیوه او در اصلاح درجه واقع‌بینی نظریه با شیوه رایج ارو-دبرویی متفاوت است. در این باره بیشتر بحث خواهد شد.

مسئله هزینه اجتماعی

از زمان انتشار *اقتصاد رفاه پیگو*^۱، رویکرد اصلی در مواجهه با منافع و هزینه‌هایی که از طریق سازوکار قیمت درونی نشده بود (آثار خارجی)، استفاده از مالیات‌ها و یارانه‌های پیگویی بود؛ یعنی اگر کسی به دلیل محاسبه نکردن هزینه‌هایی که به دیگران وارد می‌کند، بیش از مقدار بهینه اجتماعی از یک کالا تولید کند و باعث شکست بازار شود، دولت برای رفع این شکست مداخله می‌کند. مداخله دولت از طریق وضع مالیات است و نرخ بهینه مالیات نیز نرخ است که باعث شود تولید کالا به مقدار بهینه آن کاهش یابد.

فرض اساسی تحلیل‌های پیگویی این بود که مبادلات بازار هزینه‌بر نیست. کوز نیز تحلیل خود را با توجه به همین فرض آغاز می‌کند. اینجا یک نکته روش‌شناختی کلیدی وجود دارد که غالب تحلیل‌گران آراء کوز بر آن تأکید دارند و از آن با عنوان «ایجاد سنگ محک یا مبنای مقایسه»^۲ برای تحلیل‌ها یاد می‌کنند و منظور از آن، مبنا قرار دادن یک وضعیت و مقایسه وضعیت‌های دیگر با آن است. (برای مثال ر.ک. زوینگ، ۲۰۰۱، ص ۱۸۸). در «مسئله هزینه اجتماعی» نیز، کوز مبنای اولیه بحث را صفر بودن هزینه مبادله می‌گذارد و بر این مبنا، مسئله آثار خارجی را تحلیل و سپس وضعیتی را مطالعه می‌کند که در آن، هزینه مبادله مثبت است و نتایج این وضعیت را با قبل مقایسه می‌کند.^۳

از نظر کوز، در صورتی که فرض کنیم هزینه مبادله صفر است، آثار خارجی موضوعیت نمی‌یابد؛ زیرا افراد می‌توانند بدون هزینه، با یکدیگر گفت‌گو و

1. Pigou

2. benchmark approach

۳. این رویکرد به «مسئله هزینه اجتماعی» منحصر نیست و رد آن در دیگر مقالات کلیدی کوز هم دیده می‌شود؛ مثلاً در «ماهیت بنگاه»، مبادلات بازاری نئوکلاسیک نقش سنگ محک را ایفا می‌کند و در مقاله «مناقشه قیمت‌گذاری بر مبنای هزینه نهایی» (همو، ۱۹۴۶) نظریه انحصار طبیعی مبنای مقایسه قرار می‌گیرد. در مقاله «فانوس‌های دریایی در اقتصاد» (کوز، ۱۹۷۴) نیز، ادبیات مرسوم کالای عمومی و تأکید آن بر مداخله دولت، نقطه عزیمت تحلیل‌ها در نظر گرفته می‌شود (برای مرور کامل استفاده کوز از این رویکرد ر.ک. زوینگ و گانینگ، ۲۰۰۲).

دادوستدهایی کنند، به گونه‌ای که همه هزینه‌ها و منافع به محاسبات هزینه - فایده افراد وارد شود و اصطلاحاً، همه منافع و هزینه‌ها، در چارچوب سازوکار بازار درونی شود. در این صورت، تخصیص منابع کاراً خواهد شد و تولید کالاها و خدمات به حد بهینه می‌رسد. در صورت صفر بودن هزینه‌های مبادله، تنها مقدمه لازم برای رسیدن به تخصیص مطلوب، تعیین حقوق اولیه قانونی (به عنوان یک نهاد رسمی) است و در تعیین این حقوق اولیه اهمیتی ندارد حق با چه کسی باشد؛ زیرا مبادلات بازاری ترکیب بهینه حقوق مالکیت را ایجاد می‌کند.

با اینکه این استدلال روشمند کوز اصول پذیرفته‌شده آن عصر و اقتصاددانان آن را زیر سؤال برد، حامیان بازار به شدت از آن استقبال کردند؛ زیرا مداخله کمتر دولت و گسترش دامنه بازار را پیشنهاد می‌داد. همین حساسیت‌ها «مسئله هزینه اجتماعی» را در مرکز توجه‌ها قرار داد. استیگلر در منزلش، جلسه‌ای ترتیب داد و اقتصاددانان بزرگی چون فریدمن و مودیگلیانی را به همراه کوز - که در آن زمان، هنوز به شیکاگو نیپوسته بود - دعوت کرد تا مسئله هزینه اجتماعی را به بحث بگذارند. در ابتدای جلسه، کوز در یک طرف بود و دیگران در طرف دیگر. پس از یک ساعت بحث آتشین، همه با او هم‌رأی شدند. کوز در دهه نود، در مصاحبه‌ای بیان کرد: «فریدمن از کسانی است که معمولاً، طرف‌های مقابلش را در ده دقیقه ناک اوت می‌کند. در آن جلسه، پس از اینکه نیم ساعت از بحث گذشت و من مقاومت کردم، متوجه شدم که استدلال من دارد مورد قبول واقع می‌شود» (هزلت، ۱۹۹۷). استیگلر (۱۹۶۶) در چاپ مجدد کتاب معروفش، نظریه قیمت از این یافته کوز با عنوان «قضیه کوز» یاد کرد.

کوز برای مطالعه وقایع، نظریه را سنگ محک قرار می‌دهد و تلاش می‌کند آن را با مطالعه سیستم‌های مختلف جامعه اصلاح کند و واقع‌بینی نظریه را افزایش دهد. کوز، قضیه کوز را در وضع آرمانی اقتصاد نئوکلاسیک طرح کرد. این قضیه را تنها در صورتی می‌توان مبنای تصمیم‌گیری قرار داد که فرض اساسی آن (صفر بودن هزینه‌های مبادله) برقرار باشد. اما قضیه کوز تنها یک‌سوم مقاله مسئله هزینه اجتماعی را تشکیل می‌دهد و بقیه آن تعدیل مسئله با توجه به این واقعیت است که در دنیای واقع، هزینه‌های مبادله صفر نیست.

کوز برای تبیین قضیه‌اش، از وضعی دونفره بحث خود را آغاز می‌کند؛ وضعی که

دامداری، هنگام به چرا بردن دام‌هایش، خسارتی به محصول مزرعه‌دار وارد می‌کند. استدلال کوز این است که اگر امکان چانه‌زنی و مبادله بدون هزینه، بین دامدار و مزرعه‌دار وجود داشته باشد و از نظر قانونی مشخص باشد حق با کیست، آن‌گاه تعداد دام‌های دامدار، به حد بهینه کاهش خواهد یافت و دامدار دام‌هایش را تنها تا حدی افزایش خواهد داد که منافعش بیش از هزینه‌هایش (شامل خسارتی که به مزرعه‌دار وارد می‌کند) باشد و این نتیجه‌ای است که از کارکرد یک بازار رقابتی انتظار می‌رود.

داستان اصلی از اینجا آغاز می‌شود که با افزایش افراد درگیر در مبادله، چانه‌زنی بین افراد، پرهزینه و حصول توافق دشوار می‌شود. وقتی هزینه‌های چانه‌زنی و مبادله در بازار، از منافع آن فراتر رود، دیگر انگیزه‌ای برای ورود به بازار باقی نمی‌ماند. در این صورت، اثر خارجی موضوعیت می‌یابد و تازه از این مرحله به بعد، راه حل‌های پیگویی به عنوان یکی از راه حل‌های بدیل موضوعیت می‌یابد.

از این رو، در صورت هزینه‌بر بودن مبادلات، توزیع حقوق اولیه اهمیت می‌یابد و می‌تواند بر تخصیص منابع و عملکرد اقتصادی اثر بگذارد؛ در نتیجه، همواره باید به آثار اقتصادی قوانینی که وضع می‌کنیم، توجه داشته باشیم. با این مقدمه، کوز از قضیه کوز به عنوان سنگ محکی برای مرتبط کردن هزینه‌های مبادله و حقوق مالکیت استفاده می‌کند و نظریه اقتصادی را بسط می‌دهد.

کوز برای رسیدن به این دستاورد نیز، از ناسازگاری نظریه موجود و واقعیت‌ها استفاده می‌کند. پیگو برای طرح نظریه خود راجع به آثار خارجی و زیان‌های جبران‌نشده، مثال واقعی لوکوموتیوهایی را مطرح می‌کند که کوره آنها جرقه می‌زند و هنگام عبور از میان مزارع، محصولات آنها را می‌سوزاند و آن‌طور که پیگو مشاهده می‌کند، راه‌آهن زیان کشاورزان را جبران نمی‌کند؛ از این رو، به نظر پیگو، باید راه‌آهن را مسئول جبران خسارت کشاورزان کرد تا هنگام دنباله‌روی از منافع خود، دیگران را دچار زیان نکند و برای این کار مداخله دولت ضرورت دارد.

کوز (۱۳۸۴، ص ۲۴۳) می‌گوید: «پیگو در قسمت دوم کتاب *اقتصاد رفاه* می‌خواست نشان دهد تا چه حد کارکرد آزاد نفع شخصی، در چارچوب نظام قانونی موجود، منابع یک کشور را به نحوی توزیع می‌کند که بیشترین اثر را در تولید درآمد ملی داشته باشد و تا چه حد، برای دولت ممکن است تمایلات طبیعی را بهبود بخشد». او نقد پیگو را

از همین جمله آغاز می‌کند و می‌گوید: «پیشنهاد پیگو در قسمت اول این جمله این است که ببینیم آیا در ساختار کنونی که تعیین‌کننده کاربرد منابع است، می‌توان بهبود ایجاد نمود؟ از آنجا که نتیجه‌گیری پیگو حاکی از امکان‌پذیر بودن چنین بهبودهایی حاکی است، انتظار می‌رود تغییراتی را پیشنهاد کند که برای این بهبودها لازم است؛ اما در عوض، پیگو عبارتی را بیان می‌کند که گرایش‌های طبیعی را در تقابل با عمل دولت قرار می‌دهد. از یک نظر، این کار به مفهوم برابر گرفتن ساختارهای موجود با تمایلات و گرایش‌های طبیعی است و اشاره به این اشاره دارد که برای بهبود این ساختارها، اقدام دولت ضروری است».

از نظر کوز، باید به دنبال این مسئله بود که آیا می‌توان با تغییر ساختار حقوقی منابع را کارتر تخصیص داد و درآمد ملی را بیشتر کرد یا نه؛ نه اینکه ساختارهای موجود را با گرایش‌های طبیعی یکسان در نظر بگیریم و نقص‌های موجود را به گرایش‌های طبیعی نسبت بدهیم و دخالت دولت را برای اصلاح آن ضروری بینگاریم.

به عبارت دیگر کوز (۱۹۹۲) می‌خواهد بر این نظر تأکید کند که «سیستم حقوقی اثر عمیقی بر کارکرد سیستم اقتصادی دارد و می‌توان گفت که از برخی لحاظ، آن را کنترل می‌کند؛ یعنی اگر شما می‌بینید کسی به کسی زیان می‌رساند و او را به نحو مقتضی جبران نمی‌کند، به این دلیل است که ساختار نهادی جامعه به او چنین اجازه‌ای می‌دهد. در همین راستا کوز استدلال می‌کند که مثال پیگو مبنی بر اینکه راه‌آهن زیان کشاورزان را جبران نکرد، «نتیجه تصمیم عام‌دانه قوه مقننه بوده است» (کوز، ۱۹۶۰ [۱۳۸۴]، ص ۲۴۶).

گام بعدی کوز گرفتن تأیید تجربی برای نقد و نظریه‌ای است که ارائه کرده است؛ ولی شیوه کار تجربی وی از شیوه‌های مرسوم کار تجربی متفاوت است. او به جای تکیه بر مطالعات آماری، به مطالعه اسناد و شواهد موجود می‌پردازد و با استفاده از خط راهنمایی که از صورت مسئله‌اش می‌گیرد، اسناد را به صورت هدفمند مطالعه می‌کند. در ورای این شیوه عملی کوز در مطالعات تجربی، یک نکته عمیق روش‌شناختی وجود دارد که کمتر به آن توجه می‌شود: این نکته درست است که مطالعات اسنادی چیز جدیدی در روش تحقیق نیست؛ ولی توجه به این نکته که چرا با وجود تمایل فزاینده به استفاده از روش‌های آماری و اقتصادسنجی، کوز رغبتی به آن نشان نمی‌دهد، مهم است.

کوز تلویحاً این فرض را می‌پذیرد که کارگزاران، با توجه به محدودیت‌های

مختلف‌شان عقلایی رفتار می‌کنند. فرض ضمنی دیگر کوز این است که کنش‌گران اقتصادی دائماً، درصدد یافتن راه حل‌هایی برای مشکلات متقابل خود از نظر تخصیص منابع هستند. نتیجه طبیعی این فرض برای کوز این باور است که اگر اقتصاددانان می‌خواهند ببینند کارایی نسبی کدام شیوه تخصیص منابع بیشتر است، باید ببینند کنش‌گران عاقل، مسئله تخصیص منابع خود را چگونه حل می‌کنند؛ نه اینکه با پارامترهای مختلف مدل‌های ریاضی بازی و آنها را کم و زیاد کنند. این اعتقاد، به طور طبیعی او را به این سوق می‌دهد که با مطالعات اسنادی ببیند واقعاً کنش‌گران چه می‌کنند و این رویکرد تقریباً، در بیشتر مقاله‌های وی وجود دارد. دستاوردی که به این طریق حاصل می‌شود، از طریق مطالعات آماری و مدل‌های ریاضی دست‌یافتنی نیست.

کوز نه تنها در هیچ یک از مطالعاتش، از مدل‌های ریاضی و روش‌های آماری و اقتصادسنجی استفاده نکرده، بلکه علیه این گونه مطالعات مواضع صریحی گرفته است؛ مثلاً در کتاب *بنگاه، بازار و حقوق*، در نقد اقتصاد مدرن مبتنی بر ریاضیات چنین می‌گوید: «در دوران جوانی من گفته می‌شد که چیزی که خواندنش بسیار احمقانه است، آواز است. در اقتصاد مدرن، احتمالاً موصوف این صفت ریاضیات است»^۱ (کوز، ۱۹۸۸، ص ۸۵). او افزون بر این مخالفت‌های صریح با ریاضیات، به مطالعات آماری و اقتصادسنجی هم تاخته است: «اگر داده‌ها را به اندازه کافی شکنجه دهید، همیشه اعتراف خواهند کرد»^۲ (۱۹۸۲ الف، ص ۱۶).

به هر تقدیر، کوز بر شیوه تحلیل اسنادی، به عنوان یک روش معتبر در تحقیقات اقتصادی تأکید بسیاری دارد. کوز (۱۹۶۰) برای این نوع مطالعه تجربی از مثال واقعی پیگو استفاده می‌کند. او در مراجعه به اسناد، به دنبال پاسخ این پرسش بود که آیا تمایلات طبیعی مسئولان راه‌آهن باعث شده است خسارت کشاورزان جبران نشود یا ساختار حقوقی جامعه چنین اثری داشته است؟

کوز با مراجعه به اسناد درمی‌یابد که در قوانین هالزبری انگلستان، در مورد جرعه‌های موتور موادی وجود دارد و با توجه به این مستندات، نتیجه تجربی کار خود را چنین جمع‌بندی می‌کند: «اگر مثال پیگو را ناظر بر سال‌های قبل از ۱۹۰۵ بدانیم، آن

1. "In my youth it was said that what was too silly to be said may be sung. In modern economics it may be put into mathematics".

2. "If you torture the data enough, nature will always confess".

گاه روشن می‌شود که دلیل عدم جبران خسارت‌های وارده این بوده است که مقامات راه‌آهن برای استفاده از لوکوموتیوهای بخار، مجوز قانونی داشته‌اند و بنابراین، مسئولیتی در قبال آتش‌سوزی ناشی از جرقه‌ها نداشته‌اند. ... اگر فرض کنیم که این مثال مربوط به سال‌های بعد از ۱۹۰۵ است، آن گاه روشن می‌شود که دلیل عدم پرداخت خسارت این بوده که یا زیان کشاورزان بیش از ۲۰۰ پوند بوده و یا اطلاعیه آتش‌سوزی ظرف مدت مقرر، به اطلاع مسئولین راه‌آهن نرسیده و یا جزئیات خسارت، به صورت کتبی، ظرف ۲۱ روز گزارش نشده است. در *دنیای واقع، مثال پیگو نتیجه تصمیم عاملان قوه مقننه بوده است*» (۱۳۸۴ [۱۹۶۰]، ص ۲۴۵).

به این ترتیب کوز نشان می‌دهد که در صورت مثبت بودن هزینه‌های مبادله، بین نهادهای حقوقی جامعه و عملکرد اقتصادی پیوندی وثیق وجود دارد و جامعه باید از میان ساختارهای حقوقی مختلف، ساختارهایی را برگزیند که تمایلات طبیعی افراد بیشترین درآمد را برای جامعه ایجاد کند؛ بنابراین، این توصیه پیگو که الزاماً راه‌آهن باید مسئول آتش‌سوزی‌ها و جبران خسارت باشد، همواره درست نیست (همان، ص ۲۴۴-۲۴۵). بین دو ساختار حقوقی که در یکی از آنها، راه‌آهن مسئول است و در دیگری کشاورزان، باید ساختاری انتخاب شود که در کل، زیان‌های کم‌تر و یا منافع خالصش برای جامعه بیشتر باشد.^۱

نکته‌ای که به لحاظ روش‌شناختی، در ارزیابی این اثر کوز لازم است بر آن تأکید شود، تداوم پابندی کوز به چارچوب تحلیلی مارشال و مفاهیم عمده آن (واحد‌های نهایی و جانشینی) است. چنان که کوز می‌گوید، برای تعیین اینکه آخرین مبادله در بنگاه سازماندهی شود یا در بازار، باید منافع و هزینه‌های آن را مقایسه کرد. وی برای تعیین اینکه هر قانون و مقرراتی در تنظیم جامعه، باید حق را به چه کسی بدهد نیز می‌گوید باید چارچوب وسیع هزینه-فایده را به کار گرفت تا روشن شود در نهایت، منافع خالص کلی کدام یک از روش‌های بدیل بیشتر است.

۱. از منظری دیگر، این نظر کوز به معنای نوعی ابزارگرایی در حقوق است؛ یعنی در انتخاب از میان ساختارهای حقوقی بدیل و قوانین مختلف، باید به پیامدهای اقتصادی آنها توجه کرد و با توجه به منافع و مضار کلی آنها تصمیم گرفت. این رویکرد در مقابل حقوق سنتی قرار می‌گیرد (بادینی، ۱۳۸۵ به تفصیل این دو رویکرد را مقایسه کرده است).

قاضی ریچارد پوزنر^۱ (۱۹۹۳ الف، ص ۲۰۴-۲۰۵) کوز را یک اقتصاددان انگلیسی می‌خواند که با وجود اینکه سال‌هاست در ایالات متحده اقامت دارد، همچنان یک انگلیسی یا بریتانیایی است. کوز نه تنها از این جهت انگلیسی است که به موضوعات انگلیسی یا اقتصاددانان انگلیسی توجه داشته، از محضر اقتصاددانان انگلیسی بهره می‌برد و در چارچوب اسمیتی و مارشالی و پلانتی قلم می‌زند، بلکه از این جهت کلی انگلیسی است که به نوعی، میراث‌دار تفکر بریتانیایی است. او مانند آدم اسمیت و داروین ذهنی ساده دارد و نظریه‌هایش را بدون استفاده از مدل‌های ریاضی و پیچیده ارائه می‌کند و مانند آن. یکی از جنبه‌های انگلیسی بودن کوز این است که وی مانند فیلسوف انگلیسی، دیوید هیوم، به بحث علیت^۲ نمی‌پردازد و فارغ از اینکه چه کسی علت وقوع یک هزینه اجتماعی است، به سادگی، این پرسش را مطرح می‌کند که برای تخفیف هزینه‌های اجتماعی چه کسی باید مسئول شناخته شود: کسی که مسبب آثار خارجی است یا قربانی او؟ در واقع، او با تأسی به سنت‌های فکری بریتانیایی، رویکردی را در حقوق و اقتصاد تأسیس می‌کند که طبق آن قوانین مسئولیت مستقل از علت وقوع هزینه (در قالب ارتکاب جرم و اذیت و آزار و...) قابل بررسی است و این خود، یکی از نکته‌های روش‌شناختی اساسی در آثار کوز است.

در ارزیابی روش‌شناختی این اثر کوز، توجه به چند نکته مهم است: اول اینکه کوز تحلیل‌هایش را با بنای سنگ محک یا مبنایی برای مقایسه پیش می‌برد. دوم اینکه او به حالت ایده‌آلی باور ندارد که همواره بهترین حالت باشد، بلکه ساختارهای حقوقی و سازماندهی مختلف را جایگزین یکدیگر می‌شمارد. سوم اینکه برای یافتن راه حل، از چارچوب هزینه-فایده مارشالی استفاده می‌کند و در به‌کارگیری این رویکرد، به تمایز مسئولیت و علیت توجه دارد. چهارم اینکه برای تشخیص هزینه-فایده واقعی روش‌های جایگزین سازماندهی امور، به رفتار عملی کنش‌گران اقتصادی مراجعه و سعی می‌کند بفهمد که آنها چگونه در عمل، مشکل تخصیص منابع را حل می‌کنند و این به لحاظ تجربی، او را به شیوه‌ای از تحقیق هدایت می‌کند که اسنادی و مسئله‌محور است.

1. Richard A. Posner

2. causality

روش تحقیق

کوز (۱۹۹۲) در نطق نوبل خود، خاضعانه می‌گوید: «من چیز جدیدی کشف نکرده‌ام، فقط به چیزهایی توجه کرده‌ام که از قبل هم وجود داشت و مورد توجه قرار نگرفته بود». شاید این حرف درست باشد؛ ولی سؤال اصلی این است که چرا فقط کوز به چنین چیزهای مهمی توجه کرده است و نه دیگران؟ فرضیه‌ای که در پاسخ می‌توان مطرح کرد، این است که روش تحقیق کوز به او این توانایی را بخشیده است و معرفی مفاهیم مهمی چون هزینه مبادله، پیوند آن با حقوق مالکیت و اثر این دو در ساختار نهادهای تولید و عملکرد اقتصادی، اتفاقی حاصل نشده است.

کوز بر این نکته تأکید بسیاری دارد که ما باید حتماً، موضوع مطالعه خود را مشخص کنیم. ما نمی‌توانیم جریان خون بدن را مطالعه کنیم، بدون اینکه به بدن مورد مطالعه توجه داشته باشیم. در واقع، نظر کوز به واقعیت‌های زندگی معطوف بود؛ از این رو، برای وی پذیرفتنی نبود که مدل‌هایی ساخته، پارامترهای آن را تغییر دهیم و ساعتی بحث کنیم، بدون اینکه در مورد واقعیت‌های اقتصادی سخنی بگوییم. او از شیوه مرسوم آموزش و پژوهش اقتصاد و استفاده این‌گونه از ابزارهای ریاضی منتقد و بیزار بود و از این جریان با عنوان «اقتصاد تخته‌سیاهی» یاد می‌کرد.

این نگاه انتقادی کوز، همراه استفاده نکردن از ابزارهای ریاضی باعث شده بود کسانی چون پوزنر (۱۹۹۳ الف) او را ضد نظریه بدانند. به نظر دمستز (۲۰۰۳، ص ۲۶۵) نگاهی جامع به آثار کوز نشان می‌دهد این قضاوت در مورد کوز صحیح نیست. کوز هیچ‌گاه، از روابط ریاضی استفاده نکرد؛ ولی بیانش منطقی و استوار بود، به نحوی که حرف‌های او را به زبان ریاضی هم تبدیل کرده‌اند. علی‌رغم حمله کوز به اقتصاد تخته‌سیاهی، آنچه مورد انتقاد کوز است، ریاضیات نیست، بلکه نوعی نظریه‌پردازی متحدالشکل و جهان‌شمول است که در برابر واقعیت‌ها ارزیابی نمی‌شود. این ابزارها و فرمول‌های ریاضی زمانی پذیرفتنی است که ما به ازائی در دنیای خارج داشته باشیم.

کوز در تبیین نظریه‌هایش، شدیداً به این نکته اعتقاد دارد که باید بینیم کارگزاران، در جهان واقع، چگونه کنش و واکنش نشان می‌دهند و برای حل اختلاف‌هایشان که بر سر منابع کمیاب، چه راه حل‌هایی می‌اندیشند. همین راه حل‌هایی که این انسان‌های عقلایی برای حل معضلاتشان می‌یابند، راه نظریه‌پردازی را روشن می‌کند. برای مثال در

مورد تداخل امواج رادیویی فرستنده‌های مختلف توصیه می‌شد که دولت با مداخله خود مشکل را رفع کند؛ اما کوز هیچ‌گاه، در گام اول، مداخله دولت را توصیه نمی‌کرد. برای مثال او در مقاله «کمیته ارتباطات فدرال» (کوز، ۱۹۵۹) در این باره می‌گوید اگر اجازه دهیم بنگاه‌های فرستنده امواج با یکدیگر مذاکره کنند، آنها به سرعت به توافق خواهند رسید؛ زیرا ادامه حیات آنها به این توافق وابسته است. همین بحث در مقاله بعدی او مبنای قضیه کوز شد.

توجه کوز به اینکه کارگزاران عقلایی برای رسیدن به اهداف خود از چه سازوکارهایی استفاده می‌کنند، او را به نوع خاصی از مطالعات تجربی راهنمایی کرده است که از مطالعات غالب اقتصاددانان دیگر متفاوت است. عمده اقتصاددانان برای تحلیل‌های تجربی، بر مطالعات آماری، اقتصادسنجی و به طور کلی، مطالعات داده‌محور تکیه بسیاری دارند؛ برای مثال عمده مطالعات تجربی استیگلزر که از اعضای دانشگاه شیکاگو بود و مانند کوز بر کارهای تجربی تأکید داشت، آماری و داده‌محور^۱ بود؛ اما روش کوز به کلی متفاوت بود. کوز معتقد بود که باید بینیم مردم در عمل، مشکلات تخصیص منابع خود را چگونه حل می‌کنند؛ بنابراین، او در مطالعات تجربی به شدت به دنبال اسناد، گزارش‌ها و رویه‌های حقوقی‌ای می‌گشت که نشان دهد در دنیای واقعی، منابع چگونه تخصیص می‌یابد. کوز در مطالعات تجربی‌اش، بر محور اسناد موجود حرکت می‌کرد.^۲ او حتی در نقد اقتصاد هزینه مبادله نیز، به همین شیوه عمل کرد و نشان داد در مورد ادغام بدنه‌سازی فیشر، در جنرال موتورز (که مثال کلاسیک این رویکرد نظری است). اسناد مربوط به دهه ۱۹۲۰، پیش‌بینی نظریه مبنی بر فرصت-طلبی برادران فیشر را تأیید نمی‌کند.^۳

رونالد کوز، در امتداد مسئله آدم اسمیت، هماهنگی عوامل اقتصادی و منابع را مهم‌ترین مسئله اقتصادی می‌داند. در این چارچوب، از نظر کوز، وظیفه تحلیلی اقتصاددانان و حقوق‌دانان این است که به سادگی، هزینه‌های روش‌های مختلف هماهنگی یا روش‌های مختلف ایجاد انطباق با هزینه‌های مبادله را مقایسه کنند. آنها

1. Data-oriented statistical evidence

2. Document-oriented evidence

۳. برای مطالعه ابعاد این مناظره ر.ک. به ویلیامسن، ۱۹۹۱ و ۱۹۹۸؛ کلاین، کرافورد و آلچیان، ۱۹۷۸؛ کوز، ۲۰۰۰ و ۲۰۰۶.

برای انجام مقایسه‌های لازم از مطالعات موردی، مصاحبه، اسناد قضایی، مقاله‌هایی روزنامه‌ای و دیگر منابعی استفاده می‌کنند که حاوی داده‌های کیفی هستند. در این راستا، برای استفاده از روش‌های کمی فرمال مورد استفاده در مطالعات تجربی ضرورت بسیاری نیست (پوزنر، ۱۹۹۳ الف، ص ۲۰۲-۲۰۳).

پوزنر (همان، ص ۲۰۵)، کوز را به دلیل استفاده نکردن از ریاضیات و ابزارهای اقتصادسنجی، «جورج ارول اقتصاد مدرن» و «ضد نظریه» می‌خواند؛ اما چیزی که در ادبیات پوزنر روشن نیست، تعریف نظریه است. پوزنر می‌گوید: «از نظر کوز، برای مطالعه وضعیت‌هایی با هزینه مبادله مثبت نیازی به ابزارهای فانتزی نظری یا تجربی نیست و به جای آن، باید مطالعاتی موردی انجام داد که از طریق نظریه مبنایی اقتصاد هدایت می‌شود؛ نظریه‌ای که حاوی فرض حد اکثرسازی نیست» (همان، ص ۲۰۶). یعنی از نظر پوزنر، مطالعات موردی کوز تحت هدایت «نظریه مبنایی اقتصادی» است؛ ولی وی کوز را به این دلیل ضد نظریه می‌خواند که از ابزارهای فانتزی نظری (ریاضیات و مدل‌های صوری) و تجربی (آمار و اقتصادسنجی) استفاده نمی‌کند. از این رو به نظر می‌رسد بهتر است کوز را به جای ضد نظریه بودن، ضد استفاده از ابزارهای فانتزی در اقتصاد و یا چنان که دمستز می‌گوید، ضد اقتصاد تخته‌سیاهی بدانیم؛ زیرا به وضوح، کارهای کوز گران‌بار از نظریه بوده، ابعاد متنوعی از آن به کتاب‌های نظری اقتصاد نئوکلاسیک نیز وارد شده است.

در مقابل این روش مطالعاتی کوز، معمولاً این مسئله طرح می‌شود که مطالعات اسنادی چگونه هدایت می‌شود و آیا به ورطه داستان‌سرایی سقوط نمی‌کند؟ معمولاً منتقدان این رویکرد می‌گویند نویسنده کاری انجام نداده است، جز کنار هم چیدن مجموعه‌ای از حرف‌ها که هر انسان عامی دیگری نیز می‌توانست آن را انجام دهد.

در این باره باید گفت که «عموم مطالعات کوز، بر مشاهداتی آگاهانه و روشمند مبتنی بود تا بررسی‌های جامع» (دمستز، ۲۰۰۳، ص ۲۶۵)؛ یعنی او برای هدایت و سازماندهی اندیشه‌اش، بر مشاهده واقعیت‌ها تکیه داشت؛ اما مطالعات تجربی‌اش آن طور نبود که به طور کامل، تاریخ مسئله را بیان کند. پس اسناد تا چه حد مطالعه می‌شد و معیار کوز برای انتخاب اسناد و مطالعه آنها چه بود؟

معیار کوز برای انتخاب اسناد و مطالعه آنها مسئله‌ای بود که در ذهن داشت. کوز

(۱۹۷۴) در مقاله «فانوس‌های دریایی در اقتصاد» می‌خواهد ببیند که آیا آن طور که نظریه اقتصادی بیان می‌کند، فانوس دریایی یک کالای عمومی است که بخش خصوصی انگیزه‌ای برای عرضه آن ندارد یا نه؛ از این رو، وی با مطالعه اسناد، شواهدی شواهدی ارائه می‌دهد مبنی بر اینکه در قرن ۱۹ بخش خصوصی این خدمت را عرضه می‌نمود. این واقعیت تاریخی دقیقاً خلاف چیزی است که اقتصاد تخته‌سیاهی پیش‌بینی می‌کند. در واقع، کوز اسناد تاریخی را با محوریت این سؤال مطالعه می‌کرد که آیا بخش خصوصی نمی‌تواند کالای عمومی تولید کند؟ بنابراین می‌توان گفت معیار کوز برای انتخاب مشاهدات، مسائل وی بود.

به این ترتیب آنچه اهمیت می‌یابد، نحوه طرح مسئله است. مطالعه آثار کوز نشان می‌دهد که وی مسائل خود را از ناسازگاری‌های موجود بین نظریه اقتصادی (به عنوان سنگ محک) و واقعیت‌های مشاهده‌پذیر استخراج می‌کرد. در واقع، مسئله کوز این بود که چگونه می‌توان این ناسازگاری‌ها را توضیح داد و نظریه را با واقعیت بیرونی سازگار کرد؟ کوز برای پاسخ به این پرسش از ابزارهای ریاضی و آمار استفاده نکرد، بلکه پس از تبیین مسئله، به طور تجربی، فعالیت واقعی بنگاه‌ها را مشاهده و این مشاهده را با محور قرار دادن سؤال یادشده سازماندهی کرد.

کوز در گام آخر، با استفاده از توضیح‌های تجربی، نظریه را تعمیم می‌داد و اعتقاد داشت که نظریه با یافته‌های واقعی او سازگار است. او با این روش توانست ضمن حفظ وجهه علمی مطالعاتش، نظریه را در جهت واقع‌گرایی هرچه بیشتر بسط دهد. بنابراین، روش کوز را می‌توان در چند بند خلاصه کرد: ۱. اقتصاددانان باید از ابزارهایشان برای مطالعه سیستم‌های واقعی اقتصادی استفاده کنند و بتوانند آنچه را در واقعیت رخ می‌دهد، توضیح دهند.^۱ ۲. به جای توسل به مدل‌های ریاضی کاملاً انتزاعی که هیچ مابازایی در دنیای واقع ندارد، باید بینیم کارگزاران عقلایی واقعاً چگونه منابع‌شان را تخصیص می‌دهند. ۳. بنابراین، بهترین راه انجام کارهای تجربی جمع‌آوری اسناد و

۱. کوز سهم اصلی خود را در ادبیات اقتصادی، مربوط به همین «موضوع تحقیق» می‌داند:

“Almost all economists, including Coase himself, believe that his contributions to economics are to the subject matter” (Hsiung, 2001, p.188).

“What I have done is to show the importance for the working of the economic system of what may be termed the institutional structure of production” (Coase, 1992, p.713).

شواهدی است که نشان می‌دهد کارگزاران برای حل مسئلهٔ کمیابی چه راه حل‌های خصوصی‌ای ابداع کرده‌اند.^۱ ۴. جمع‌آوری اسناد و شواهد هم با محور قرار دادن سؤال تحقیق انجام می‌شود. ۵. سؤال تحقیق را هم می‌توان با توجه به ناسازگاری‌های موجود میان نظریه و واقعیت طراحی کرد. ۶. در این چارچوب، نظریهٔ موجود می‌تواند سنگ محکی برای تحلیل وضعیت‌های جدید تلقی شود. ۷. گام آخر استفاده از یافته‌های تجربی برای تعمیم نظریه است؛ نظریه‌ای که با واقعیت سازگار شده است.

فرایند اصلاح و بسط نظریه، در روش کوز، به کارکرد واقعی سیستم‌های مختلف جامعه معطوف است؛ یعنی نظریه با توجه به واقعیت‌ها جرح و تعدیل می‌شود؛ نه به صورت فرضی. برای روشن شدن موضوع ورود عدم اطمینان به مدل‌های تعادل عمومی را در نظر بگیرید. مسئله این بود که اگر عدم اطمینان وجود داشته باشد، سازوکار خودکار بازار، در جایی به تعادل نمی‌رسد که تخصیص منابع کارآ باشد. برای حل این مسئله، مفروضات دیگری به نظریه الحاق و طرح کالاهای محتمل‌الوقوع و بازارهای آن مطرح شد؛ به این معنا که کالای A بسته به اینکه وضعیت واقعی چگونه باشد، یک کالای متفاوت است و می‌تواند N حالت متفاوت بگیرد و بازای هر حالت نیز، یک قیمت و یک بازار دارد. به این ترتیب، افراد با داشتن اطلاعات کامل دربارهٔ همهٔ این حالت‌ها، مطلوبیت انتظاری خود را حداکثر می‌کنند و بازار، به صورت غیر متمرکز، این تصمیم‌های فردی را هماهنگ می‌کند و در جایی به تعادل می‌رسد که تخصیص منابع کارآی پارتو باشد. اگر کوز بخواهد همین عدم اطمینان را تحلیل کند، بحث را با مثال‌ها و شواهد دنیای واقع پیش می‌برد؛ نه با وضع فرض‌هایی جدید و حذف فرض‌هایی قدیمی. او در واقع، به این پرسش پاسخ می‌دهد که کنش‌گرانی که رفتاری معقول دارند، در عمل، در مواجهه با عدم اطمینان چگونه رفتار خواهند کرد، و از این طریق، بحث‌هایی برای نظریهٔ اقتصادی ارائه می‌کند.

1. "He clearly wanted more attention given to the ways persons actually resolved the conflicts that necessarily arise from the scarcity of resources" (Demsetz, 2003, p.264).
 "Coase dealt with specific problems, not with economic systems; he was content to presume rational human action, and he was more concerned with the methods and institutions people employed to solve these than he was with the nature of mankind" (ibid).

نتیجه‌گیری

در تحقیقاتی که پیش از این، در مورد روش کوز انجام شده، به استفاده او از نظریه به عنوان مبنای مقایسه توجه بسیاری شده است؛ برای مثال ریچارد زرب^۱ (۱۹۸۰، ص ۹۰) درباره رویکرد تحلیلی کوز این ایده را مطرح می‌کند که «کوز دنیایی با هزینه صفر را به عنوان مبنایی برای مقایسه مورد استفاده قرار می‌دهد تا بر این نکته تأکید کند که به دلیل مثبت بودن هزینه‌های مبادله، پیامدهای خارجی تصمیمات در تصمیم‌گیری‌ها لحاظ نمی‌شود». به طور مشابه، شواب (۱۹۸۹، ص ۱۱۸۸) با معتبر دانستن روش‌شناسی کوز توضیح می‌دهد که «مدافع مداخله دولت باید منافع و هزینه‌های یک راه حل دولتی را با راه حل خصوصی مقایسه کند و نه اینکه فرض کند نقص‌های خصوصی به معنای آن است که مداخلات دولت به بهبود امور منجر می‌شود». زوینگ (۲۰۰۱، ص ۱۸۸ و ۱۸۹) نیز تأکید می‌کند که رویکرد مقایسه‌ای، روش عمومی تحلیل‌های کوز بوده است و توضیح می‌دهد که یکی از آموخته‌های کوز از آرنولد پلاننت، در مدرسه اقتصادی لندن، همین روش تحلیل مقایسه‌ای بوده است.

علی‌رغم این تأکیدات باید گفت که روش کوز مشخصه‌های دیگری نیز دارد که به راحتی نمی‌توان رد آنها را در دیگر مطالعات گرفت. به طور ویژه، کوز در تحلیل‌های مقایسه‌ای خود، از چارچوب تحلیل هزینه - فایده مارشال که بر دو مفهوم نهایی و جانشینی مبتنی است، استفاده وسیعی می‌کند و همواره، در مقایسه حالت‌های مختلف و روش‌های جایگزین سازماندهی، به این چارچوب تحلیلی متوسل می‌شود.

نکته درخور توجه دیگر این است که او بر خلاف اخلافش، در اقتصاد هزینه مبادله و مباحث دیگر پیش‌بینی نمی‌کند که منافع خالص کدام شیوه سازماندهی یا کدام ساختار حقوقی بیشتر است و در عمل باید استفاده شود. فهم این نکته در گروهی تحلیل هزینه و فایده موارد جایگزین، در محیط‌های مختلف است و نمی‌توان بر مبنای یک نظریه جهان‌شمول، از پیش گفت کدام سیستم بهتر است.

در این باره باید اشاره کرد که او بر این باور است که برای درک مزیت نسبی ساختارهای سازماندهی، باید به شیوه عملی تخصیص منابع مراجعه کرد. آنها قوه تمیز دارند و بهتر از هر کس دیگری می‌دانند که در موقعیت فعلی، چه شیوه تخصیص منابعی بر دیگر شیوه‌ها اولویت دارد.

1. Richard O zerbe

دغدغه درک مشی عملی افراد در تخصیص منابع، کوز را در این جهت هدایت کرد که برای مطالعه تجربی به بررسی اسناد و مدارکی بپردازد که بر چگونگی واکنش افراد به مسئله تخصیص منابع در موقعیت‌های مختلف ناظر است؛ بر این مبناست که او از روش‌های آماری استفاده‌ای نکرده است. مطالعات آماری شاید بتواند روندهای کلی و الگوهای آشکار شده را منعکس کند؛ ولی برای کسی که به دنبال راه حل‌های خصوصی حل مسئله است، کاربردی ندارد.

موارد گفته‌شده تکه‌های دیگری است از جورچینی که روش کوز در اصلاح نظریه را به نمایش می‌گذارد و بدون توجه به آنها و با تأکید صرف بر رویکرد مقایسه‌ای نمی‌توان تصویر واضحی از روش کوز به دست آورد.

منابع

- بادینی، حسن (۱۳۸۵). *فلسفه مسئولیت مدنی*، تهران، انتشارات میزان.
- کوز، رونالد اچ (۱۳۷۶). ماهیت بنگاه، ترجمه محمد ارجمند، فرهنگ و تعاون، ش ۲، تیر، ص ۳۴-۴۱.
- _____ (۱۳۸۴). «مسئله هزینه اجتماعی»، ترجمه جهانگیر سهراب زاده، تکاپو، ش ۱۱ و ۱۲، ص ۲۲۹-۲۵۶.

- Cheung, Steven (1983). "The Contractual Nature of the Firm", *Journal of Law and Economics*, Vol. 26, p. 1-21.
- _____ (1998). "The Transaction Costs Paradigm", *Economic Inquiry*, p.514-521.
- Coase, Ronald H (1937). "The Nature of the Firm", *Economica*, Vol. 4, p. 386-405.
- _____ (1946). "The Marginal Cot Controversy", *Economica*, Vol. 13, p. 160-182.
- _____ (1959). "The Federal Communications Commission", *Journal of Law and Economics*.
- _____ (1960). "The Problem of Social Cost", *Journal of Law and Economics*, Vol. 3, p. 1-44.
- _____ (1974). "The Lighthouse in Economics", *Journal of Law & Economics*, University of Chicago Press, Vol. 17(2), p. 357-376, October, reprinted in "The firm, The market and The Law", Ronald Coase (ed), 1988, Chicago, University of Chicago press, p. 187-213.
- _____ (1977). "The Wealth of Nations", *Economic Inquiry*, Vol. 15, p. 309-325.
- _____ (1978). "Economics and Contiguous Disciplines", *Journal of Legal Studies*, Vol. 7, p. 201-211.
- _____ (1982a). *How Should Economists Choose?*, Washington D.C., American Enterprise Institute.
- _____ (1982b). "George J. Stigler: An Appreciation", *Regulation*, November-

- December, No. 6, p. 21-24.
- _____ (1984). "The New Institutional Economics", *Journal of Institutional and Theoretical Economics*, Vol. 140, p. 229-231.
- _____ (1988). *The Firm, the Market, and the Law*, Chicago, Chicago University Press.
- _____ (1992). "The Institutional Structure of Production", *American Economic Review*, Vol. 82, p. 713-719.
- _____ (1998). "The New Institutional Economics", *American Economic Review*, Vol. 88, p. 72-74.
- _____ (2000). "The Acquisition of Fisher Body by General Motors", *Journal of Law & Economics*, University of Chicago Press, , April, vol. 43(1), p. 15-31.
- _____ (2006). "The Conduct of Economics: The Example of Fisher Body and General Motors", *Journal of Economics & Management Strategy*, Blackwell Publishing, vol. 15(2), p. 255-278.
- Demsetz, Harold H (2003). "Coase, Ronald H.", *New Palgrave Dictionary of Law and Economics*.
- Hazlett, Thomas W (1997). "Interview with Nobel laureate Ronald Coase", *Region Magazine*, Jan.
- Hodgson, Geoffrey M (2004a). *The Evolution of Institutional Economics: Agency, Structure and Darwinism in American Institutionalism*, London and New York, Routledge.
- _____ (1998). "The Approach of Institutional Economics", *Journal of Economic Literature*, March, Vol. XXXVI, p. 166-192.
- Holmstrom, B. & Jean Tirole (1989). & "The Theory of the firm", *Handbook of Industrial Organization*, Richard Schmalensee & Robert Willig (eds), p. 61-133.
- Hsiung, Bingyuan (2001). "A Methodological Comparison of Ronald Coase and Gary Becker", *American Law and Economics Review*, 3 (1), p. 186-198.

- Klein, Benjamin et al (1978). "Vertical Integration, Appropriable Rents, and the Competitive Contracting Process", *Journal of Law and Economics*, XXI, No. 2, p. 297-326.
- Klein, Peter G (1999). "New Institutional Economics", *Encyclopedia of law and Economic*, Boudewijn Bouckaert & Gerrit De Geest & Edward Elgar (eds), p. 456-489.
- Medema, Steven G (1994). *Ronald H. Coase*, London, Macmillan.
- _____ & Richard O. Zerbe (1999). "The Coase Theorem", *Encyclopedia of law and Economic*, Boudewijn Bouckaert & Gerrit De Geest & Edward Elgar (eds), p. 836-892.
- Pigou, Arthur C (1932). *The Economics of Welfare*, 4th ed, London, Macmillan & Co.
- Posner, Richard A (1993a). "Ronald Coase and Methodology", *7 Journal of Economic Perspectives*, 1997, p 195-210.
- _____ (1993b). "The New Institutional Economics Meets Law and Economics", *149 Journal of Institutional and Theoretical Economics*, 73.
- Schwab, Stewart (1989). "Coase Defends Coase: Why Lawyers Listen and Economists Do Not?", *Michigan Law Review*, Vol. 87, p. 1171-1198.
- _____ (1993). "Coase's Twin Towers: The Relation Between The Nature of the Firm and the Problem of Social Cost", *The Journal of Corporation Law*, Vol. 18, p. 359-370.
- Stigler, George J (1966). "The Theory of Price", 3rd ed, New York, Macmillan.
- Vromen, Jack J (1995). "Economic Evolution, an Enquiry into the Foundations of New Institutional Economics", London and New York, Routledge.
- Williamson, Oliver E (1991). "Comparative Economic Organization: The Analysis of Discrete Structural Alternatives", *Administrative Science Quarterly*, Vol. 36, No. 2, p. 269-296.
- Williamson, Oliver E. (1998). "Transaction Cost Economics: How it Works, Where

it is Headed?”, *De Economist*, Vol. 146, p. 23-58.

Zerbe, Richard O (1980). “The Problem of Social Cost in Retrospect”, *Research in Law and Economics*, Vol. 2, p. 83-102.

_____ & Howard McCurdy (2000). “The End of Market Failure”, *Regulation Magazine*.